

مازیار رازی: مفهوم سوسیالیزم - قسمت پنجم

آیا در شوروی، چین و کوبا سوسیالیزم برقرار شد؟

سوال بالا که توسط رفیقی چندی پیش (در فیسبوک) از من شد، بارها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در مورد شوروی نیز توسط بسیاری از مارکسیست‌های وقت طرح شد و به یکی از مسایل مهم و مرکزی جنبش کمونیستی در سطح جهانی در چند دهه پیش، مبدل شد. مضافاً بر این، این سوالی است که محققا پس از سرنگونی نظام سرمایه داری در ایران و استقرار دولت کارگری نیز مجدداً برای ما مارکسیست‌های انقلابی ایرانی طرح خواهد بود. از اینرو بهتر است، در حاشیه بحث مفهوم سوسیالیزم، در مورد این مبحث مکتب شود و با تعمق بیشتری بطور جمعی تبادل نظر شود.

پاسخ فشرده من به این رفیق چنین بود که اصولاً طرح چنین سوال از دیدگاه مارکسیستی اشتباه است! زیرا پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار نظام شورایی، جامعه وارد یک دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم خواهد شد (نه استقرار سوسیالیزم)، که ماهیت این دوره در سطح اقتصادی نمی توان ارزیابی شود. در این دوره جنبه سیاسی تقدم خواهد داشت. در واقع سوال باید اینگونه طرح شود که «آیا دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا» (دموکراسی اکثریت جامعه متکی بر شوراهای دموکراتیک منتخب توده های زحمتکش و مراکز تصمیم گیری جمعی دموکراتیک برای تمام قشرهای جامعه و غیره) در این جامعه وجود دارد یا خیر؟ اگر دولت کارگری دموکراتیک وجود داشته این به مفهوم اینست که جامعه در حال گذار به سوسیالیزم است. اگر وجود نداشته باشد، به مفهوم آغاز بازگشت به سرمایه داری است.

همانطور که در بحث پیش اشاره کردم، هر انقلاب سیاسی، انقلابی اجتماعی نیز به دنبال خود دارد. یعنی انقلابی که بواسطه آن وجه تولید جاری به وجه تولید جدیدی متحول می شود. انقلابات سوسیالیستی در هر نقطه جهان می‌تواند توسط حزب طبقه کارگر تدارک دیده شود و توسط قدرت شورایی تحقق یابد. این یک انقلاب سیاسی است. تنها تفاوت در بین انقلاب بورژوا دموکراتیک قرون ۱۷ و ۱۸ و انقلاب سوسیالیستی آتی در این است که نطفه های اولیه اقتصاد سرمایه داری در دل جامعه فئودالی شکل گرفته بود و انقلاب اجتماعی به سرعت انجام شد، در صورتی که جامعه سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی از صفر باید آغاز شود و این انقلاب اجتماعی را طولانی‌تر می کند.

برای توضیح فراتر این موضوع باید برگردیم به نظریات خود کارل مارکس که در کتاب «گروندریسه» و در «نقد برنامه گوتا»، تلاش می کند که دوران انتقال را تئوریزه کند. در این آثار مارکس می گوید که هر وجه تولید در واقع متشکل از چهار وجه مختلف است. اول تولید به معنی اخص کلمه، یعنی رابطه بین ابزار تولید و کار در خودعرضه تولید. دوم وجه توزیع، یعنی چگونگی توزیع محصولات تولید شده. سوم وجه مبادله، یعنی افراد چگونه کالاهایی را که در توزیع به دست آورده اند با دیگران مبادله می کنند. و چهارم وجه مصرف است. در هر وجه تولیدی این چهار وجه ویژگی آن وجه تولید را با خود حمل می کنند و با وجوه مشابه وجوه تولیدی دیگر متفاوتند. به طور مثال در جامعه کمونیستی وجوه تولید، مصرف، مبادله و توزیع با این وجوه در جامعه سرمایه داری کاملاً متفاوت هستند. از دیدگاه مارکس در یک وجه تولیدی جا افتاده و به بلوغ رسیده، این چهار وجه باید با هم هم خوانی داشته باشند. و این در حالی است که این چهار وجه باهم و هم زمان تغییر نمی کنند. از نظر مارکس در تغییر از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر یک دوره تاریخی لازم است تا این چهار وجه با هم منطبق شوند. به طور مثال پس از انقلاب سوسیالیستی می توان با یک ضربه حقوقی از بوزوازی بزرگ خلع ید کرد. یعنی یک شبه نحوه توزیع محصول اجتماعی را تغییر داد. اما با این کار هنوز کوچکترین تغییری در وجه تولید به معنی اخص کلمه و یا وجه مبادله و مصرف انجام نگرفته است. این چهار وجه اگرچه باهم مرتبط هستند اما، باهم و هم زمان تغییر نمی کنند و با هر تغییری در هر وجهی از این نظام به هم پیوسته مابقی وجوه خود را بطور خودکار منطبق نمی کنند. برای این انطباق دوره ای از گذار لازم است. بخصوص زمانی که انقلاب عامل اصلی این مداخله باشد. و بخصوص هنگامی که باید این دگرگونی با نقشه و برنامه صورت بگیرد.

این همان تئوری است که بر اساس آن می توان ضرورت دوران گذار را توضیح داد. مارکس در کاپیتال توضیح می دهد دوران گذار از فئودالیزم به سرمایه داری در اروپا شاید سه قرن طول کشید. مرحله ای که مارکس "دوران تولید کالایی ساده" می نامد.

البته مدت انتقال بستگی به شکل انقلاب و شرایط اقتصادی زمان دارد. مثلاً، درجه رشد نیروهای مولده. به طور مثال اگر انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صورت بگیرد، زمان انتقال کوتاه خواهد بود. از یک سو قدرت اصلی اقتصاد جهانی در دست کارگران است و از سوی دیگر مزاحمت های قدرت های امپریالیستی وجود ندارد چرا که مقاومت آنها قبلاً در هم شکسته شده است. ولی اگر انتقال در کشورهای پیرامونی (مانند ایران) آغاز بشود بسیار کند تر خواهد بود. هم سطح نیروهای مولده نازل تر است و هم کشورهای پیشرفته سرمایه داری یک لحظه از مزاحمت و خرابکاری غافل نخواهند بود. این انتقال همه جا ضروری است. و اگر نظام سرمایه داری فقط در مراکز اصلی جهانی اش از میان خواهد رفت پس انتقال نیز فقط در صحنه جهانی قابل تحقق است. این، بطور خلاصه تئوری مارکس در مورد دوران انتقال است.

اما نکته مهمی تری که مارکس به این نظریه اضافه می کند، عنصر آگاهی در این دوره گذار است. بعد از انقلاب سوسیالیستی کار پرولتاریا به مراتب دشوارتر است از آن چه بورژوازی بعد از انقلابش انجام داد. در حالی که در انقلاب سوسیالیستی تغییری کیفی بین جامعه قبل و بعد از انقلاب وجود خواهد داشت. به همین جهت در دوران انتقال به سوسیالیزم به نقش آگاهانه طبقه ای که رسالت تاریخی این انتقال را بر عهده دارد، نیاز هست. و این همان مقوله ای است که مارکس از آن به عنوان «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نام می برد. یعنی اگر این دیکتاتوری به طور انقلابی مناسبات کهن را دستخوش تغییر و تحول نسازد، انتقال صورت نخواهد گرفت. پس این گذار باید آگاهانه و با برنامه و کاملاً با شرکت دادن توده ها به شکل دموکراتیک صورت گیرد. همانگونه که مارکس در مانیفست توضیح می دهد (رجوع شود به مباحثات مارکسیستی - بررسی مانیفست کمونیزم) زمانی که کارگران طبقه حاکم می شوند، اقدامات اقتصاد لازم را بطور دائم تصحیح و تکمیل می کنند و با ناکافی یافتن هر اقدامی به ناچار به اقدامات بیشتر و دیگری روی می کنند. بنابراین مداخله آگاهانه این طبقه ویژگی این دوره از انتقال است.

بر اساس این استدلال در نظرات کارل مارکس، ما می‌توانیم ارزیابی صحیح‌تری از جامعه کوبا (امروز) و روسیه و چین (دیروز) که بر اساس انقلاب سیاسی کارگری-دهقانی، دولت سرمایه داری را سرنگون کرده و با اشتراکی کردن اراضی و یا ملی کردن صنایع

اقداماتی انجام دادند، را انجام دهیم.

در پاسخ به سؤال بالا در مورد شوروی و چین و کوبا باید گفت که خیر در این جوامع هیچ‌گاه سوسیالیسم برقرار نشد. در جامعه شوروی انقلاب سوسیالیستی توسط قدرت کارگری و شورایی (به رهبری حزب بلشویک) به فرجام رسید و دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آغاز شد، اما این جامعه پس از چند سال، به علل متعدد (به درس و علل شکست انقلاب روسیه به نشریات اخیر میلیتانت رجوع شود)، به انحطاط کشیده شد. در چین حزب کمونیست چین به رهبری مائو قدرت را متکی بر پایه‌های دهقانی به دست آورد اما به علت نبود دموکراسی کارگری و شورایی این جامعه از ابتدا منحط شد. هردو این جوامع پس از دوره ای به سرمایه داری بازگشتند. در کوبا جنگ چریکی- دهقانی به رهبری فیدل کاسترو و چه گوارا منجر به تسخیر قدرت شد و آن جامعه نیز با وجود اقدامات مثبت به کجراه رفت و امروز در مسیر بازگشت به سرمایه داری گام نهاده است. تمامی این نمونه نشان می‌دهد که تحلیل کارل مارکس از پیروزی سوسیالیسم به شرط تحقق دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (یعنی دموکرات ترین دولتی که تاریخ به خود دیده است) صحت داشته است. این

جوامع بدون استقرار دموکراسی قادر نشدند که در مسیر سوسیالیسم گام‌های ضروری بردارند

جامعه کوبا و سوسیالیسم

چندی پیش در یکی از بحث‌های در فیسبوک رفیقی بر این نکته تاکید کرد که حساب کوبا را باید از شوروی و چین جدا کرد. زیرا در کوبا سوسیالیسم وجود دارد. این نکته توسط بسیاری از جوانان در ایران نیز طرح می‌گردد. در ابتدا از طرح سوالی که برای میلیون‌ها کارگر و جوان مبارز ضد سرمایه داری در سطح بین‌المللی و به ویژه کشورهای اروپایی طرح گشته این است، که آغاز می‌تواند کرد و آنهم این است که: «اگر آینده سوسیالیسم آنچه‌ای است که در شوروی و چین و کوبا وجود دارد، ما به همین نظام بورژوازی با تمام اشکالاتش تن می‌دهیم!» به ویژه جوانانی که به کوبا سفر کرده و از نزدیک عمق فقر و بدبختی و بیکاری را مشاهده کرده می‌توانند به این نظر کشیده شوند. این نظر بسیاری از جوانان رادیکال ضد سرمایه داری در این کشورهای اروپایی است. بدیهی است که از نقطه نظر مارکسیست‌های انقلابی، شوروی و چین با کوبا امروز متفاوت است. ما به عنوان مارکسیست‌های انقلابی در مقابل تمامی تهاجمات لفظی و یا نظامی امپریالیسم آمریکا و سرمایه داری بین‌المللی، در کنار مردم کوبا قرار خواهیم گرفت و از هر دستاوری که به هر شکل به دست آورده اند حمایت می‌کنیم. اما، در بحث‌های نظری درون خودمان، باید از این مسئله دفاع از حق مردم کوبا در مقابل تهاجم امپریالیستی، فراتر رویم. سوالی مرکزی که مطرح می‌شود این است که آیا کوبا سوسیالیستی است و دولت کارگری در آن حاکم است و مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در حال پیشرفت است؟ پاسخ را نمی‌توان تنها با مقایسه تعداد کشتاری که در شوروی استالینیستی رخ داد و یا عدم کشتار در کوبا پیدا کرد. مسئله ما باید متکی بر شناختن از مفهوم سوسیالیسم بنیاد نهاده شود. سوال این است، آیا باید کوبا را به عنوان یک آلترناتیو سوسیالیستی به یک کارگر جوان مثلاً در بریتانیا یا کانادا معرفی کنیم؟ و از او انتظار داشته باشیم که زندگی خود را در راه سازماندهی یک انقلاب سوسیالیستی در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری، برای استقرار جامعه ای مانند کوبا، بگذارد؟ آیا این کارگر جوان رادیکال در مقابل این توصیه نخواهد گفت که مگر مغزش معیوب شده است که چنین کند؟ چرا او باید هم وضعیت اقتصادی خود را خرابتر کند و خود را فقیرتر کند و هم از لحاظ سیاسی خود را محدود به عضویت در یک نظام تک‌حزبی (حزب کمونیست کوبا) کند؟ آیا ما نباید به او بگوییم که نظام سرمایه داری بریتانیا در راستای تشکیل حکومت شورایی نظیر انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، انجام دهد و نه کوبا؟ به عبارت دیگر الگوی ما به مثابه جامعه آتی باید جامعه شوروی پس از انقلاب روسیه در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ باشد و نه جامعه کوبا امروزی.

از لحاظ تاریخی، جریان کاسترو، موسوم به جنبش ۲۶ ژوئیه يك جریان بورژوا ناسیونالیست بود که با دیکتاتوری فاسد و خشن باتیستا که توسط آمریکا حمایت می‌شد به مبارزه برخاست. پایه‌های توده‌ای آن عمدتاً نه در طبقه کارگر کوبا که در میان خرده بورژوازی شهری و دهقانان بود و در اوائل حتی توسط جناحی از هیات حاکمه آمریکا نیز مورد تایید قرار می‌گرفت. بعد از پیروزی انقلاب علیه باتیستا نیز بخشی از بورژوازی برای مدتی در بلوک قدرت شرکت داشت. تناقضات بین حکومت جدید و امپریالیسم آمریکا با فرم ارضی در کوبا آغاز شد که منجر به ملی کردن اراضی بزرگ منجمله املاک متعلق به اتباع آمریکا شد. اقداماتی که به خودی خود نه ضد سرمایه داری بود و نه چندان رادیکال. فشارهای آمریکا، تحریم‌های اقتصادی و عاقبت مداخله مستقیم نظامی در خلیج خوک‌ها هر چه بیشتر رژیم جدید را در جهت اخراج جناح بورژوازی طرفدار آمریکا از حکومت، ملی کردن پالایشگاه‌های نفت و موسسات مالی کشانید. به تدریج ائتلاف با بورژوازی با ائتلاف با حزب کمونیست کوبا و اتحاد با شوروی جایگزین شد. به طوری که از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بعد کوبا عملاً به یکی از اقمار شوروی تبدیل شده بود. "سوسیالیست" شدن کاسترو نیز از همین دوران شروع می‌شود. البته ناگفته نماند در خود جنبش ۲۶ ژوئیه نیز نقدا تمایلات سوسیالیستی (از جمله چه گوارا) وجود داشت که در این چرخش موثر بودند.

در کوبا نه دولت کارگری است و نه جامعه در حال انتقال به سوسیالیسم. در کوبا نیز نظیر شوروی سابق، لایه‌ای

از بوروکراسی تمام قدرت را در دست دارد و از همان طریق نظام تک‌حزبی سرسختانه از امتیازات خود دفاع می‌کند. البته، این لایه بوروکراتیک نه به اندازه شوروی فاسد است و نه منغور (تا اینجا حق با رفیق عابد است). اما ماهیت این دو یکسان است. تفاوت در کمیت است و نه در کیفیت. در کوبا، در میان بوروکراسی امتیازات مشابه ای مانند آنچه به بوروکراسی شوروی بخود اعطا کرد وجود ندارد، و از طرف دیگر هنوز پیوند رژیم با انقلابی که منجر به قدرت فعلی شد از میان نرفته است (در چین و شوروی این گسست ایجاد شده است- از این لحاظ این‌ها با هم فرق دارند). اما کماکان واقعیت استبداد بوروکراتیک حزب کمونیست کوبا انکار پذیر نیست (این واقعیت هم هیچ ارتباطی به تبلیغات امپریالیستها ندارد). بر اساس قانون اساسی فعلی کوبا، "شورای وزرا" (یعنی هیات حاکم) به "مجلس ملی قدرت خلق" پاسخگوست که خود هر ۵ سال يك بار با رای عمومی انتخاب می‌شود. نمایندگان این مجلس هر چند که توسط تجمعات محلی و نهادهای توده‌ای نامزد می‌شوند، اما لیست نهایی باید توسط "کمیسیون ملی تعیین‌کنندگان" تأیید شود (چیزی مشابه شورای نگهبان در ایران)، و جز اعضای حزب کمونیست کوبا کسی حق کاندیدا شدن یا انتخاب شدن ندارد. و لاف از ۱۹۷۶ که قانون اساسی فعلی تصویب شد تا کنون نه به مخالفتی در حزب کمونیست اجازه داده شده و نه در مجلس یا شورای وزرا. در سطح اقتصادی نیز اقدامات اولیه برای بازگشت به مالکیت خصوصی اخیراً توسط جایگزین فیدل، برادرش (گویا جایگزین دیگری میان جوانان کمونیست در کوبا وجود نداشته است!)، برداشته شده است.

برای شناختن ماهیت دولت در کوبا باید به دو نکته توجه کرد. اول این که انقلاب کوبا نیز نظیر بسیاری از تحولات مشابه نشان داد، در عصر امپریالیسم دوران انقلابات بورژوا دموکراتیک به پایان رسیده است و حل تکالیف صرفاً دموکراتیک هر انقلابی عاقبت به اقدامات ضد سرمایه داری منجر خواهد شد. اگر رهبری انقلاب در اهداف خود پیگیر باشد، نخواهد توانست جز از طریق خلع ید از بورژوازی چنین

تکالیفی را تحقق بخشد. دوم این که در جهان بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد اشکالی از قدرت دولتی پدیدار شد که در حالات عادی ناپایدار و غیر ممکن به نظر می‌رسند. در اروپای شرقی به دنبال شکست آلمان هیتلری ما شاهد چنین پدیده‌ای در مقیاسی گسترده بودیم. به پشتوانه ارتش شوروی حکومت‌های ائتلافی بعد از جنگ به سرعت جای خود را به حاکمیت احزاب کمونیست وابسته به شوروی دادند و این جوامع نه صرفاً از لحاظ سیاسی که در واقع از لحاظ ساختاری جذب شوروی شدند. و مشاهده کردیم که یا متلاشی شدن قدرت حزب کمونیست چگونه همه این جوامع کم و بیش بدون خون‌ریزی زیاد به آغوش سرمایه‌داری بازگشتند. در آتی کوبا هم چنین خواهد بود. زیرا پس از سرنگون نظام سرمایه‌داری و آغاز دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، نقش سیاست و دولت تعیین‌کننده است. این دولت باید دمکراتیک شکل دولتی باشد که تاریخ به خود دیده است. ادامه دارد